

## «تعریب یا عربی نمودن واژه‌های بیگانه»

### واژه‌های پارسی

در

### زبان تازی

هرگاه عربها کلمات بیگانه‌ای را در قالب اوزان و حروف زبان خود بریزند، با آنها معامله الفاظ عربی انجام دهند. بدینسان که بر سر آنها الف و نون و تنوین و اعراب در آورند. این عمل را تعریب و اعراب نامند. و کلمه‌ای را که بدین نحو در زبان خود پذیرفته‌اند، مُعَرَّب یا مُعَرَّب خوانند. برای شناختن کلمات معرب از عربی خالص قواعدی بیان نموده‌اند که بدینقرار است ۱- یکی از دانشمندان زبان عربی معرب بودن آنرا نقل نماید ۲- خارج از اوزان عربی باشد مانند: ابریشم. ۳- (ن) و (د) با هم در يك کلمه گرد آیند مانند نرجس (نرگس) ۴- آخر کلمه (ز) و پیش از آن (دال) باشد مانند مهندس (مهندس) ۵- (ج) و (ص) در يك کلمه گرد آیند مانند: صولجان (چوگان) و جص (گچ) ۶- (ج) و (ق) در يك کلمه با هم جمع بشوند مانند: منجنيق (من چه نيك يا مكانيك) و جردقه (گرده نان) و جوسق (كوشك) ۷- (ج) و (ت) در يك کلمه گرد آیند مانند: جبت (بت) و هرچه جز خدا پرستیده شود) ۸- در کلمه‌ای (ذ) پس از (د) واقع شود مانند بغداد (شهر بغداد) و داذی (شراب) ۹- (ج) و (ط) در يك کلمه جمع شوند مانند: طاجن (تابه).

طریقه تعریب: هرگاه عربها کلمه بیگانه‌ای را بگیرند باکمال آزادی شکل آنرا تغییر داده بگونه‌ای در می‌آورند که مناسب تلفظ عربی باشد از اینرو حرفی را که مخرج آن در عربی نیست بحرفی تبدیل میکنند که مخرجش بدان نزدیک باشد مانند تبدیل (پ) به (ب) در پرگار که می‌شود برکار و گاهی بر کلمه حرفی می‌افزایند یا حرفی می‌کاهند یا حرکتها را تغییر میدهند یا ساکن را متحرك و متحرك را ساکن میکنند یا کلمه را مشدد مینمایند و یا تخفیف میدهند و یا جای حرفی را باحرف دیگر عوض میکنند. و گاهی دوسه قسم از این تغییرات را در کلمه انجام میدهند و گاهی کلمه را بحال خود باقی میگذارند و گاهی همه آنرا تغییر میدهند؛ مانند: دیباج (دیب) و نشا (نشاسته) و دستور (دستور) و طیلسان (تالشان) و کازرون (کازرون) و اقلید (کلید) و بط (بت) و برق (بره) و خراسان و سروال (شلوار) و طهرجاره (چارتاره- تنبور و رباب و هر سازی که چهارتار داشته باشد).

### چگونگی تبدیل حرف بحرف بترتیب الفبا:

۱: در تعریب الف گاهی به (ع) تبدیل می‌شود مانند كاك (كعك) و لال (لعل) و گاهی به (ه) مبدل میگردد مانند چارتاره (طهرجاره) و پاره (فهرج) نام شهری در فارس

ب: این حرف بحال خود مانده ماند: بادنجان و باذنجان و گاهی به (ف) مبدل شده مانند زنجبیل و زنجفیل و قندفیل و قندفیز و گاهی به (ج) مانند: ناید و طاجن.

پ: گاهی به (ب) تبدیل شده مانند: پادزهر و پازهر که بادزهر و بازهر شده و گاهی به (ف) تبدیل گردیده مانند: (پسته) و (فستق) و پیک و فیج و پیاده) و بیذق و (پرگار) و برجار.

ت: در عربی (ت) به (ط) تبدیل شده مانند تهران و طهران بت و بط و

تنبور و طنبور تنپسه و طنفسه و تازه و طازج و تابه و طاجن و گاهی تغییری نیافته و بحال خود باقی میماند مانند: تریاک و تریاق و تخت و تخت و گاهی به (ث) تبدیل شود مانند توت و توٹ و گاهی به (د) مانند: تخت دار و دخدار. گاهی به (ذ) مانند شاتور و شوذر.

ث: (ث) به (ت) تبدیل شده مانند ثرید و ترید (تلیت) و اثیر و اثر.

ج: ج به حالت خود باقیمانده مانند جل و جل و جلاجل (گردن بندزنگوله دار) گاهی به (ق) تبدیل شده مانند ساروج و ساروق. و گاهی به (ش) مانند: جارو، و شاروف.

چ: گاهی تبدیل به (ص) می شود مانند: چک و صک و چرم و صرم و چنار و صنار و گاهی به (ش) مبدل شود مانند: چاکوش و چکش و چاکرو شاکر و گاهی به (ج) تغییر یابد مانند: چهار و چهار و چنگ و جنگ و یکبار هم به (اس) تبدیل یافته مانند چهار و استار.

ح:-

خ: این حرف به (ك) تبدیل شده مانند خوره و کوره (بخش و استان) و خسرو و کسری و بیشتر بحال خود باقیمانده است مانند خوان و خوان (سفره) و خنیاگر و خنیاجر. و گاهی به (ح) مانند خورپای و حرباء.

د: این حرف گاهی به (ذ) تبدیل شده مانند ساده و ساذج و باده و باذق و گاهی تغییری نیافته مانند دیبا و دیباج و دهگان و دهقان و گاهی به (ض) مانند ازی دهاک و ضحاک و گاهی به (ط) مانند بادیه و باطیه.

ذ:-

ر: بحرفی تبدیل نشده مانند رودك و رودق و (روزجار) و (روزگار) و (روا) و (رواج)

ز: این حرف تغییر نیافته مانند زنبه و زنبق و زندیک و زندیق و زاگو و زاج و گاهی به (ج) مبدل شده مانند زریون و جریان (جریال).

ژ: این حرف در عربی به (ز) تبدیل شده مانند لاژورد و لازورد و ژنگویر و زنجیل و ژنده‌پیل و زندیل و گاهی به ج تبدیل شده مانند: لاژورد و لاجورد و ژبوه و جیوه و ارژن و ارجن (نام درختی). در این کلمه به ز هم تبدیل شده مانند ارژن و ارزن و دشت ارزن و شاید ارجان (بهبهان کنونی) نیز ازین واژه باشد.

س: این حرف گاهی به (ش) تبدیل شده مانند ساروج و شاروق و سودانی و شوذنیق و گاهی به (ص) مبدل شده مانند شست و شص و سد و صد و سدا و صدا و گاهی به (ز) مانند رسته و رزدق و گاهی به (ط) مانند سرپوش و طربوش ش: گاهی بحالت خود مانده مانند: دشت و دشت و شبه و شبق و شاهدانه و شاهدانج و گاهی به (س) تغییر یابد مانند دشت و دست و طشت و طست و شاپور و سابور و شیر و سیرج و شکر و سکر.  
ص- ض- ط- ظ- ع- تغییر نیابد.

غ: بحال خود میماند مانند: غوغا و غوغاء و گاهی به (ق) تبدیل می- شود مانند زاغر و زقله.

ف: بحال خود باقی مانده مانند فرسنگ و فرسخ.

ق: -

ك: این حرف به (خ) و (ق) تبدیل شده مانند كندك و خندق و كاشان و قاشان و گاهی تغییر نمی‌کند مانند كاك و كعك.

گ: این حرف گاهی به (ج) تبدیل شده مانند گل و جل و گرداب و جرداب و گاهی به (ك) مبدل شده مانند: گنج و كتز و گاهی به (ی) تغییر یافته مانند: آذرگون و آذریون و گاهی به (ب) تبدیل شده مانند: گسته‌م و بسطام.

ل: این حرف بحال خود میماند مانند: لال و لعل و گاهی به (ع) تبدیل می‌شود مانند لشکرو و عسکر و گاهی به (أ) تبدیل می‌گردد مانند: لنگر و آنجر.

م: این حرف نیز بحال خود میماند مانند: ماله و مالج و منگ و منج.

ن: بحال خود میماند مانند: نیزه و نیزه و نوروز و نیروز و گاهی به (ل) مبدل شده مانند گرده بان و جردبیل.

و: این حرف در عربی گاهی به (ب) تبدیل شده مانند: رواوه و رباب و اوستا و ابستاق و گاهی به (ف) تبدیل یافته مانند: اوستا و اوستا و گاهی بحال خود مانده مانند: ونه و ونج. امروزه واو کلمات عربی را به (ف) تبدیل نمایند و سه نقطه روی آن می گذارند مانند: تلویزیون و تلقریون، و ویتامین، و قیتامین و ریوولی، و ریقولی و غیره.

ه: این حرف در آخر کلمات فارسی بیشتر به (ج) تبدیل یافته مانند برنامه و ساده و کره که بصورت برنامه، سازج، کرج در آمده و گاهی به (ق) مبدل شده مانند: رمه و رmq و باد و باذق و بره و برق ولی کلمات مختومه به (ه) با جیم و کلمات مختوم به (ك) با قاف معرب شده است. گاهی (ه) به (غ) تبدیل شده مانند پاها و بالغا. و گاهی به (ن) مانند: تابه و طاجن.

ی: این حرف بحال خود میماند مانند یاره و یارق عربها گاهی از کلمات معرب فعل ساخته اند مانند: جندر از جاندار (نگهبان شاه) و زنهر از (زنهار) و زردم از (زیردم) (نفس زیر) و باس از بوسیدن. و کاش از کوشیدن و الجم از لجام و (مهرالکتاب) از مهر، و دون الحساب، از دیوان و غیره.